

# «ما احشام الاهی!»

درخششهای تیره  
آرامش دوستدار  
انتشارات خاوران / فرانسه  
چاپ دوم؛ زمستان ۱۹۹۹

«درخششهای تیره» که نخستین بار در سال ۱۳۷۰ در خارج کشور به چاپ رسید با گزین سخن روشنگری از امانوئل کانت آغاز می شود: «در به کار بردن فهم خویش دلیری ورز!

نخستین بخش کتاب به «روشنفکری ایرانی یا هنر نیندیشدن» می پردازد. دینخویی، بینش باطنی، اصلاح دینی و عرفان مضمون هایی هستند که در این بخش مورد بررسی قرار می گیرند. بخش دوم با عنوان «نگاهی به رفتار فرهنگی ما» بار دیگر با پس زمینه دینخویی بر روی نقش اسلام در فرهنگ روشنفکری ایران متمرکز می شود. این کتاب دارای سه پیوست در باره «گنوس»، «ادیان سری» و «مکتب رواقی» است. آنچه پس از مطالعه صفحاتی چند توجه را جلب می کند، روش بررسی نویسنده است. کاربریست چنین روشی از یک سو احاطه نسبتاً کامل بر موضوع مورد بحث را می طلبد و از سوی دیگر برای ورز آوردن موضوع و پرداخت پرسشها به خمیرمایه ای نیاز هست که تنها از اندیشه ای مستقل و پویا حاصل تواند شد. زبان «درخششهای تیره» روشن و بی پرواست تا جایی که گاه به نیشتری تبدیل می شود که چرک و خونابه را بیرون می ریزد. پویایی آن نیز سبب



می شود تا کسانی که از رویارویی با واقعیت خویش و تاریخ «ایران اسلامی» به خشم نمی آیند، آن را یک نفس تا به آخر بخوانند. روش بررسی این کتاب که با طرح پرسش و جست و جو برای پاسخ های احتمالی همراه است، خوانندگانی را که چه بسا با پرسشهای مشابه درگیر بوده و هستند، با کنجکاوای فزاینده به صفحه آخر می رساند. این روش یادآور شیوه «ارنست رنان» در کتاب «زندگانی مسیح» و کارل یونگ در کتاب «پاسخ به ایوب» است و این هر دو مسیحیانی معتقد بودند بدون آنکه دینخو باشند!

در عین حال کلماتی که در این کتاب به کار رفته اند، که کاش ناشر با گردآوری و توضیح آنها در پایان کتاب هم دستیابی دوباره به آنها را آسانتر می ساخت و هم در دورانی که زددیدن و فروش اندیشه و عبارت به شکل های دولتی و خصوصی و تعاونی به شدت رایج است، به حفظ دستاوردهای زبانی نویسنده یاری می رساند.

## دینخویی و روزمرگی

بر اساس دو مفهوم دینخویی و روزمرگی است که آرامش دوستدار با تاریخ و فرهنگ ایرانی در می افتد و می داند که این کاریست بس مشکل، چرا که انبوه «روشنفکران» هادی و داهی در برابر این «بت شکنی» صف آری می کنند. «رساندن مولوی و حافظ به ستیغ آسمان – البته این هر دو مانند بسیاری دیگر با خاکساری عرفانیشان خود را از پیش به چنین مقامی رسانده اند – یکی از نمونه های آن است».

آرامش دوستدار فرهنگ ایرانی را دینخو می داند. دینخویی که مفهوم بنیادین «درخششهای تیره» است هرگز به معنای دینداری نیست. روشنفکران بی دین نیز دینخو هستند. دینخویی شیوه و روش زندگانی ایرانی است. دینخویی سبب بت سازی، نیندیشیدن، ساده پذیری و گوسفندوارگی است. دینخویی درهای اندیشه را می بندد و هنر روشنفکران ایران این بوده است که نیندیشند اگر چه به شدت دچار توهم تفکر هستند.

روشنفکر از نظر دوستدار کسی است که روشن بیندیشد. (این کلمه در زبان فارسی به تصادف چنین ترکیبی از «روشن» و «فکر» در آمده است و در بان مبدأ «انتلکتوئل» به معنای برخوردار از استعداد اندیشیدن است که خود به خود معنایی روشن و مثبت از آن برداشت می شود). روشنفکر نه مرید است و نه مراد. روشنفکر باید که جستجوگر باشد و این جستجو را می باید نخست از خویشتن و با رهایی از روزمرگی بیاغازد. «روشنفکر از طریق تحقق وجودی می یابد که برای بیرون کشیدن از این حیات همگانی یک بند تکاپو می کند و در گسلاندن بندهای مأنوس و آشنا از پیکر فردی خود از پا نمی نشیند... روشنفکر به بهای از دست دادن این پایگاه همگانی می تواند خود را از تصورات مستولی و عمومی بیالاید و به تفرد رسد، یعنی هستی فردی خود را بسازد، بیاید و به دست آورد. از این رو باید برای پابرجایی فردی یا ناهمگانی اش پیوسته با دینخویی و روزمرگی در افتد... به همین سبب روشنفکری را

ایستادگی و پویایی تفرّد باید شمرد... روشنفکر موجودی ست همیشه ناتمام که باید هستی خویش را در تمایزش از دیگران و ناهمسانی اش با همگان همیشه از نو بسازد و از آن دفاع کند».

دوستدار پس از توضیح «جوامعی که مانع رشد شخصیت و محلّ تشخیص فردی هستند» نتیجه می‌گیرد: «هر یک از ما به مثابه نمونه ای جزئی از کلیت فرهنگ مان از آغاز بی خویشتن و وابسته، یعنی تهی از خویش و پر از «دیگری» بار می‌آییم» و از اینجاست که «تفاوت نخبه ها و متعارف های ما... در اندیشیدن و نیندیشیدن است، در بیشتردانی آنها و کمتردانی اینهاست، در بیشی و کمی معلومات و محفوظات است».

آرامش دوستدار خیام را در میان قدما و هدایت را از معاصران تنها اندیشمندانی می‌شناسد که می‌پرسند و پرسش را می‌شکافند لیکن به دلیل دینخویی فرهنگ نابارور می‌مانند. «تأثیر مشابه هر دو در ما این بوده که ما همیشه می‌توانیم به گونه ای خیامی و هدایتی شویم یا در امور بنگریم، بی آنکه لحظه ای به خودمان زحمت این را داده باشیم که گامی در راه پرسش آنان به جدّ برداریم». مریدان تبدلی که عادت کرده اند تا از «فهم» دیگران استفاده کنند و به پرسشهای یکبار برای همیشه جواب داده شده از سوی قدما آنچنان بپردازند که دیگر به چون و چرا نیاز نباشد، به یقین در برابر هر اندیشه ای که خارج از این عادات حرکت نماید مقاومت کرده و چوب تکفیر بر می‌دارند. اینان همان دینخویان هستند. «دینخویی یعنی آن رفتاری که امور را بدون پرسش و دانش می‌فهمد. بنابراین دینخویی، در حدی که مدعی فهمیدن به معنای جدی آن است، نه از آن عوام بلکه منحصر به خواص است. آدم عامی نه تنها نمی‌گوید که می‌داند و می‌فهمد، بلکه به نادانستگی خود صریحا اقرار می‌کند. فقط خواص اند که همه چیز می‌دانند و می‌فهمند. هر اندازه دینخوتر باشند از این نظر به خود مطمئن ترند». این، هسته اصلی آن فرهنگی است که روشنفکری ایران را شکل داده است. روشنفکر ایرانی در پی یافتن «هنوهای نشخوارگر» و «پروردن پروان آخورزی» است. این فرهنگ ریشه در دین دارد و در این میان «اسلام کیش ضد فردی و شخصیت کشی است».

### پرسشهای روشن

برخی «درخششهای تیره» را می‌ستایند تا در زمرة ناخویشاگاهان دینخو قرار نگیرند! حال آنکه اگر واقعا «فهم» خویش را (و نه فهم آرامش دوستدار را) به کار گیرند، آنگاه درخواهند یافت که دینخویی یک تصمیم نیست، بلکه یک فرهنگ تاریخی است. عکس آن نیز نه یک تصمیم، بلکه یک فرهنگ و یک روش در برخورد با پدیده هاست. ضد دین بودن به خودی خود نشانگر روشنفکری و غلبه بر دینخویی نیست. «درخششهای تیره» هنگامی کامیاب خواهد بود که خود به ابزاری برای ادامه دینخویی و مرید پروری و زیست انگلی بر اندیشه دیگران تبدیل نشود، بلکه برانگیزنده استفاده از فهم و خرد فردی در پرسیدن و جست و جو برای پاسخ باشد. گاه خواننده دچار این تردید می‌شود که «درخششهای تیره» به شدت کلی است و همه چیز و همه کس را به تمسخر گرفته و نفی می‌کند، لیکن آرامش دوستدار بر این موضوع آگاه است که «نفی کردن محض، هر چه باشد، یقینا روشنفکری نیست، بلکه شیوه ای است زاده بینش دینی». با این همه پرسشهایی از متن «درخششهای تیره» بر می‌آیند که نمی‌توان نادیده شان گرفت. آیا می‌توان مجموعه متنوعی به نام «غرب» را در برابر یک دین (اسلام) قرار داد؟ آیا نویسنده این کتاب خود زبیده فرهنگی نیست که آن را «مرده» خوانده و به همین دلیل نیز مرده خواهد ماند؟! پس چه امیدی به «دگرگون ساختن این فرهنگ بی تحرک و پر هیاهو» می‌توان داشت؟ قطعاً نویسنده اعتقاد ندارد که مرید یا مراد یا تاریک فکر است. اگر او فراگرد فکر کردن روشن را در خود پرورانده است، پس دیگران هم می‌توانند چنین کنند، در این صورت از فرهنگی مرده چگونه چنین حیاتی ممکن است؟! اگر کانت انسان را به به کار گرفتن فهم خویش فرا می‌خواند، آنها را محروم از فهم اعلام نکرده است و به همین دلیل نیز در گزینسخن روشنگری دچار تناقض نمی‌گردد. در حالیکه آرامش دوستدار اگرچه خود را تافته جدا بافته نمی‌داند ولی با اندیشیدن خویش حکم خود را نقض می‌نماید و در اینجا مشکل قطعاً در اندیشیدن نویسنده «درخششهای تیره» نیست، بلکه احتمالاً در حکمی است که صادر کرده است. شاید به دلیل همین تناقض است که دوستدار در پیشگفتار چاپ دوم از یک سو می‌نویسد: «پرهیز از توسل به این یا آن تئوری و متد غربی... از الزام های تز کانونی کتاب بوده است. تز کانونی دو گفتار این نوشته می‌گوید ما در این سد و پنجاه سال گذشته نیز بر خلاف ظاهرش در اسارت دیرپای فرهنگی مان همچنان ناپرسا و نیندیشا مانده ایم. در این صورت یاری گرفتن از این یا آن تئوری غربی و متدهایش برای اثبات این تز خود تز را به این سبب نقض می‌کرد که بنا را بر مجهز بودن فرهنگی ما به تئوری و مآلاً پرسیدن و اندیشیدن می‌گذاشت» و از سوی دیگر توضیح می‌دهد: «اگر معنا در پایان درخششهای تیره نوشته فرهنگ دین زاده ما چون مرده به دنیا آمده، مرده خواهد ماند، برای آن بوده که از وحشت آنچه تا کنون به نام فرهنگ بر ما گذشته و در سکون و قرار ما همچنان خواهد پایید، برخی تکان بخورند و بر شمارشان رفته رفته افزوده شود، بلکه بتوان با اهتمام سدها نفر در چند دهه زمینه دگرگون ساختن این فرهنگ بی تحرک و پر هیاهو را از درون فراهم ساخت. من هرگز نخواستیم ام با آنچه اندیشیده و گفته ام درها را بر این فرهنگ ببندم، بلکه هر بار از نو و از سویی دیگر کوشیده ام نشان دهم که درهای این فرهنگ از آغاز برای بستن، یعنی محبوس کردن ما ساخته شده اند. باید آنها را تک تک گشود و در صورت لزوم شکست، اگر «شکستن» است که راه ما را به درون و بیرون باز می‌کند».

«درخششهای تیره» در پی گشودن درهاست، در پی رستن است از زندان نیندیشیدن که به توهم روشنفکری دچار است. در این رهگذر نویسنده همه ماهیت و هویت روشنفکری در ایران را به پرسش می‌کشد و جای شگفتی نیست که با سکوت «روشنفکران نازک دل» روبرو شود اگرچه برخی از آنان پروایی ندارند که به ایده ها و عبارات

«درخششهای تیره» با مهارت دستبرد زنند. آرامش دوستدار پدیده تاریک جمهوری اسلامی را زاینده ناسالمی و تاریک فکری ما «روشنفکران» می داند که همواره در طول تاریخ همچون «احشام الاهی» بدون اندیشه و پرسش عمل کرده ایم. هرگز دلیر نبوده ایم تا فهم خویش را به کار بگیریم. همواره یا مرید بوده ایم یا مراد آن هم در چارچوب هایی که هرگز نسبت به چیستی آنها تردید به دل راه ندادیم و خود از آن هویت (کیستی) یافتیم و این همه هیچ به اندیشه ای نیاز ندارد. این تز که «ما احشام الاهی» اندیشه و حرفی برای ارائه به خود و به جهانیان نداریم، چرا که اصلاً اندیشیدن نمی دانیم، ما را به چرایی رهنمون می شود. آنگاه باید به کتاب بازگشت و استدلال نویسنده را در آن جست...

مهر ۱۳۷۰ / اکتبر ۲۰۰۰